

Examining the Manifestation of Conflict Between the Apparent (Zāhiri) and Real (Wāqi'i) Rulings and Its Effects

Fatemeh Rajaei^{1*}

1. Corresponding Author, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran. E-mail: f.rajaei@hsu.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received: 17 December 2024 Received in revised form: 7 April 2025 Accepted: 12 April 2025 Keywords: evidence, principle, emergency ruling.	Compliance with rulings by the obligated party (mukallaf) is achieved according to the components and conditions that are valid within it, and results in the lapse of the obligation. All types of Sharia rulings, including the primary real ruling, secondary ruling, and apparent ruling, must be complied with. However, since there is disagreement regarding the establishment of a necessary connection between compliance with obligations according to an emergency or apparent command and its sufficiency from the primary real command, it is necessary to conduct a comprehensive investigation into it. This paper addresses the issue in a descriptive-analytical manner, along with gathering information in a library format. Considering the opinion of Shiite scholars of jurisprudence (usuli) who consider the error of a mujtahid (one who exercises independent reasoning) in deriving a Sharia ruling from its evidence to be possible, another classification is presented based on the opinions of later usuli scholars and answers these questions: If the obligated party performs the "commanded act" according to the emergency ruling, and then the emergency is lifted, does it suffice from the real ruling or not? If an error is discovered in the content of the apparent ruling obtained from evidence or principle, do the actions performed according to that ruling suffice and there is no need for repetition and repayment, or does it not suffice? Ultimately, it concludes that, firstly, compliance with the secondary real command (emergency ruling) is absolutely sufficient from the primary real command. Secondly, in the event of a conflict between the apparent ruling and the certain real ruling, contrary to the opinion of the majority of usul scholars, based on how the apparent ruling is established, the causality and governance of the evidence of the apparent ruling over the real, the apparent ruling is sufficient.

Cite this article: Rajaei, F. (2025). Examining the Manifestation of Conflict Between the Apparent (Zāhiri) and Real (Wāqi'i) Rulings and Its Effects. *Theory-Building And Innovation Driven Discussion Panels In Humanities*, 1 (2), 95-112.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/tbih.2025.11525.1026



بررسی آشکارشدن مخالفت حکم ظاهری با حکم واقعی و آثار آن

فاطمه رجائی^{*۱}

۱. نویسنده مسئول، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران؛ رایانامه: f.rajaei@hsu.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

امثال احکام با اتیان «مأمور به» توسط مکلف طبق اجزا و شرایطی که در آن معتبر است، محقق شده و موجب سقوط تکلیف می‌شود. تمام اقسام احکام شرعی؛ اعم از حکم واقعی اولی، ثانوی و ظاهری باید امثال گردد. اما از آنجایی که درباره ثبوت ملازمه بین امثال تکالیف طبق امر اضطراری یا ظاهری و بین کفایت آن از امر واقعی اولی اختلاف وجود دارد؛ لذا ضروری است که تحقیق جامعی درباره آن انجام شود. این نوشتار به شیوه توصیفی - تحلیلی همراه با گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای به مسئله پرداخته است. با توجه به نظر اصولیان شیعه که خطای مجتهد در استنباط حکم شرعی از ادله آن را ممکن می‌دانند؛ تقسیم‌بندی دیگری بر اساس نظرات اصولیان متأخر ارائه داده و به این پرسش‌ها پاسخ داده است. اگر مکلف، «مأمور به» را طبق حکم اضطراری انجام دهد سپس اضطرار رفع شود، کفایت از حکم واقعی می‌کند یا خیر؟ با کشف خطا در مفاد حکم ظاهری به دست آمده از اماره یا اصل، آیا اعمال انجام گرفته طبق آن حکم، کفایت می‌کند و نیاز به اعاده و قضا نیست یا کفایت نمی‌کند؟ و در نهایت به این نتیجه رسیده است که اولاً امثال امر واقعی ثانوی (حکم اضطراری) مطلقاً از امر واقعی اولی مجزی است. ثانیاً در صورت مخالفت حکم ظاهری با حکم واقعی یقینی برخلاف نظر مشهور علمای اصول بر اساس چگونگی ثبوت حکم ظاهری، سبب و حکومت ادله حکم ظاهری بر واقعی، حکم ظاهری مجزی است.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۲۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۳

واژه‌های کلیدی:

اماره،

اصل،

اجزا،

حکم اضطراری.

استناد: رجائی، فاطمه. (۱۴۰۳). بررسی آشکارشدن مخالفت حکم ظاهری با حکم واقعی و آثار آن. کرسی‌های نظریه‌پردازی و نوآوری در

علوم انسانی، ۱ (۲)، ۹۵-۱۱۲.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/tbih.2025.11525.1026

۱. پیشگفتار

انجام تکلیف بر اساس حکم شارع، امثال حکم محسوب می‌شود؛ لذا امثال حکم شرعی (مأمور به) با تمامی شرایط و اجزا موجب سقوط حکم شارع است؛ بنابراین، پس از انجام تکلیف دیگر لازم نیست مأمور به دوباره با عنوان ادا یا قضا اتیان شود. زیرا هر گاه مأمور به با آنچه در عالم خارج انجام شده منطبق باشد از نظر عقلاً حکم شرعی ساقط می‌گردد و دیگر دلیلی برای تکرار آن وجود ندارد؛ چون تحصیل حاصل است. علاوه بر آنکه امثال دوم دلیل می‌خواهد و دلیلی وجود ندارد ضمن اینکه با امثال اول حکم شرعی ساقط می‌شود و نیازی به امثال دوم نیست. از سویی احکام شرعی از جهت واقعی اولی یا واقعی ثانوی یا ظاهری با یکدیگر تفاوت دارند. از سوی دیگر اصولیان شیعه خطا کردن مجتهد را در فرایند استنباط احکام شرعی ممکن دانسته‌اند و مبحث «اجزاء» در همین باره در کتب اصول فقه مطرح شده است. مسئله کافی بودن یا عدم کفایت امثال کردن اوامر اضطراری یا ظاهری از اوامر واقعی اولی در صورت رفع اضطرار و همچنین انکشاف خطا در مؤدای حکم ظاهری نیز مطرح است. مهمترین قسمت بحث به پرداختن وجود یا عدم ملازمه بین اتیان تکلیف طبق امر اضطراری یا ظاهری و کافی بودن آن از امر واقعی اولی بازمی‌گردد. اما آنچه مورد بحث است؛ اولاً کفایت امثال امر واقعی ثانوی (حکم اضطراری) به طور مطلق از امثال امر واقعی اولی است. مانند تیمم کردن در حال اضطرار و انجام تکالیف طبق تقیه؛ ثانیاً کفایت امثال حکم ظاهری از امثال امر واقعی در صورت کشف خلاف در مضمون حکم ظاهری که این کشف خلاف یا به نحو قطعی است یا توسط حجت معتبر شرعی است. اختلاف نظر در مسئله تبدیل نظر مجتهد و همچنین تغییر مقلد از تقلید مجتهدی به مجتهد دیگر - که نظر او مخالف نظر مجتهد اول است - از جهت کفایت اعمال گذشته مجتهد و مقلد وی در فرض اول، و کفایت اعمال گذشته مقلد در فرض دوم به این مسئله برمی‌گردد؛ لذا در این باره این پرسش‌ها مطرح است. اگر مکلف «مأمور به» را طبق تمامی اجزا و شرایطی که در آن معتبر است اتیان کند موجب سقوط تکلیف می‌شود؟ اگر مکلف «مأمور به» را طبق حکم اضطراری انجام داد سپس اضطرار رفع کند کفایت از حکم واقعی می‌کند؟ اگر مکلف «مأمور به» را طبق حکم ظاهری اتیان کرد و سپس کشف خلاف شد، آیا «مأمور به» انجام یافته به جای «مأمور به» حکم واقعی می‌نشیند و کفایت از آن می‌کند؟ به عبارت دیگر در صورت انکشاف خطا در حکم ظاهری که از اماره یا اصل به دست آمده، اعمال انجام گرفته طبق آن حکم، مجزی است؟ لذا احتیاج به اعاده و قضا ندارد یا مجزی نیست؟ درباره کفایت این احکام بین اصولیان اختلاف است؛ لذا ضروری است که تحقیق جامعی

درباره آن انجام شود. این نوشتار به شیوه توصیفی - تحلیلی همراه با گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای به این مسائل پرداخته است. هر چند مقالاتی از جمله «گفتاری درباره اجزاء» نوشته سید محمد موسوی بجنوردی در مجله حق «مطالعات حقوقی و قضائی» تابستان ۱۳۶۴ - شماره ۲ (۱۱) صفحه - از ۲۹ تا ۳۹) و مقاله «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» نوشته حسن علی علی اکبریان در مجله فقه زمستان ۱۳۹۱، سال نوزدهم - شماره ۴ (۳۵) صفحه - از ۷۲ تا ۱۰۶) موجود است همچنین پایان‌نامه سطح سه رشته فقه و اصول با عنوان «اجزاء امر ظاهری از امر واقعی از نظر مرحوم آخوند خراسانی، محقق نائینی، شهید صدر» نوشته ملیحه رضایی در جامعه الزهراء قم در سال ۱۳۹۸ دفاع شده است، اما مقاله سال ۶۴ و پایان نامه بسیار وزین تر نگاشته شده است و مقاله سال ۹۱ نیز به صورت کلی از اجزاء گذشته است. لذا این نوشتار به صورت مختصر و با مثالهای روان به بررسی مسئله پرداخته است. در ابتدا مفاهیمی که ارتباط تنگاتنگی با موضوع دارند بیان گردیده سپس موارد کشف خلاف احکام بررسی می‌شود.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. حکم ظاهری

جمهور علمای اصول در تعریف حکم ظاهری گفته‌اند: حکمی است که هنگام جهل مکلف به حکم واقعی، وظیفه وی را مشخص نموده و مکلف به آن عمل می‌کند، دلیل آن ممکن است اماره باشد یا اصل. (ر.ک: صدر، ۱۴۰۷: ۱/ ۲۵۸؛ حکیم، ۱۹۷۹: ۵۸، ۳- ۶۵)

حکم ظاهری در برابر حکم واقعی به یکی از دو معنای ذیل استعمال می‌گردد:

۱. به حکمی که از ادله فقهاتی به دست آمده باشد. ادله فقهاتی شک در موضوع آنها اخذ شده و اصول عملیه نتیجه آن است. (ر.ک: آشتیانی، ۱۴۲۹: ۲/ ۳؛ حکیم، ۱۹۷۹: ۷۴-۷۵؛ مظفر، ۱۳۸۸: ۶/۱) حکم ظاهری در مقابل حکم واقعی است که به دست آمده از دلایل قطعی یا اجتهادی مانند امارات است. برخی از آن به نام حکم ظاهری خاص نام برده اند. (مصطفوی، ۱۳۸۸: ۳۰۵)

۲. به حکمی که از ادله غیر قطعی به دست آمده باشد. همچون اماره یا اصل عملی؛ حکم ظاهری در مقابل حکم واقعی که مستفاد از ادله قطعی است، قرار دارد (ر.ک: آشتیانی، ۱۴۲۹: ۲/ ۳؛ حکیم، ۱۹۷۹: ۷۴-۷۵؛ مظفر، ۱۳۸۸: ۶/۱) مانند اینکه هنگام شک به قاعده ید یا سوق رجوع شود. حکم مستفاد از اماره، حکم ظاهری است. تعریف حکم ظاهری در معنای دوم از معنای اول آن عام تر است.

حکم ظاهری، حکم واقعی ثانوی نیز نامیده می‌شود. (ر.ک: آشتیانی، ۱۴۲۹: ۴/۲). لذا تکلیف مکلف در زمان جهل به حکم واقعی، مراجعه به امارات است و با عدم وجود امارات، مراجعه به اصول عملیه است. به مؤدای اماره و اصل، حکم ظاهری گفته می‌شود؛ به این علت که احتمال دارد مخالف واقع باشد. (حکیم، ۱۹۷۹: ۶۲۳؛ مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۲۲۹ - ۲۳۱؛ خوئی، ۱۳۶۷: ۱/۲۸۶). به عبارت دیگر غالب احکام کلی که از ادله اجتهادی و اصول عملیه به دست می‌آید یا احکام جزئی‌ای که از جریان اصول در شبهات موضوعیه به دست می‌آید و تکلیف جاهل به حکم واقعی را مشخص می‌کند، حکم ظاهری است. و منظور ما در این نوشتار از حکم ظاهری همین معناست. که برخی به آن حکم ظاهری عام نیز گفته‌اند. (مصطفوی، ۱۳۸۸: ۳۰۵) حکم ظاهری به اعتبارات گوناگونی؛ از جمله به اعتبار کمیت، جعل شرعی، ترخیص و الزام، دلیل شرعی و عقلی تقسیم می‌گردد. (ر.ک: فیاضی، ۱۴۲۲: ۴۴/۶۷؛ المظفر، ۱۳۸۸: ۱/۲۵۰) که به علت عدم ارتباط مستقیم با موضوع مقاله مورد بررسی قرار نمی‌گیرد.

۲-۲. حکم واقعی

جمهور علمای اصول در تعریف حکم واقعی گفته‌اند؛ هرگاه برای چیزی به‌عنوان فعلی از افعال، بدون در نظر گرفتن علم یا جهل مکلف به آن حکمی قرار داده شود، حکم واقعی است؛ مانند طهارت آب و نجاست خون. (ر.ک: صدر، ۱۴۰۷: ۴/۴۱۳؛ روحانی، ۱۴۱۸: ۵/۲۶۶ - ۲۶۷؛ اصفهانی، ۱۴۱۸: ۲/۱۷۰). به عبارت دیگر وظیفه‌ای شرعی است که توسط دلیل معتبر به اثبات رسیده باشد، مانند وجوب نماز برای مکلف. (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۸۸: ۳۰۷)

حکم واقعی در برابر حکم ظاهری به یکی از دو معنای ذیل استعمال می‌گردد.

۱. حکمی که دلیلی یقینی بر دلالت آن از طرف شارع وجود دارد. در برابر حکم ظاهری که از دلیلی ظنی همچون اماره یا اصل عملی به دست آمده است.
 ۲. حکمی که دلیل اجتهادی بر دلالت آن از طرف شارع وجود دارد. مانند اماره (مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۶). در برابر حکم ظاهری است که از اصول عملیه به دست آمده است. (ر.ک: روحانی، ۱۴۱۳: ۷۴-۷۵)
- برخی حکم واقعی را به دو قسم تقسیم کرده‌اند. ۱- حکم واقعی که به‌عنوان اولی برای چیزی ثابت شده است. مانند نجاست خون، به عبارت دیگر وظیفه شرعی در حال اختیار و وضعی عادی، مانند وجوب وضو گرفتن برای خواندن نماز. (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۸۸: ۳۰۸) که از آن به حکم واقعی اولی تعبیر می‌شود. ۲- حکم واقعی که برای چیزی در حالت ضرورت، ثابت است. به عبارت دیگر وظیفه‌ای شرعی که در حال اضطرار توسط دلیل معتبر شرعی ثابت شده باشد؛ مانند اینکه در حال اضطرار،

اکل میته جایز است. در حالیکه حکم اولی آن حرمت است؛ ولی به علت اضطرار حکم دیگری (جواز) پیدا می کند و حکم اولی اش از بین می رود. حکم واقعی ثانوی نامیده می شود. (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۸: ۶/۱). از این رو می توان گفت که تقسیم حکم واقعی به اولی و ثانوی، همان تقسیم آن به اختیاری و اضطراری است و اضطرار در برابر اختیار، شامل عسر و حرج و ضرر نیز می باشد. (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۸۸: ۳۰۸)

۲-۳. ملاک حجیت امارات

باتوجه به اینکه ملاک حجیت امارات در مسئله اجزا تأثیر بسیاری دارد و تفاوت دیدگاه ها در این زمینه در مسئله اجزاء آشکار می شود، به اختصار به آن اشاره می کنیم. بین اصولیین درباره حجیت اماره که به صورت طریقیّت است و کشف از واقع دارد یا به صورت سببیّت است یعنی علت حدوث حکم بر طبق مؤدای خود، اختلاف وجود دارد و البته شیخ انصاری در خصوص طریقی یا سبب بودن اماره، نظریه ای میانی انتخاب و از آن با عنوان «مصلحت سلوکی» یاد کرده است.

۱. طریقیّت

اصولیین شیعه معتقدند؛ ملاک حجیت آن طریقیّت محضه است؛ لذا تمام تکالیفی که از سوی شارع وضع شده برای تمام مکلفین - اعم از عالم و جاهل - به عنوان حکم واقعی وضع شده است و علم و جهل افراد در ثبوت تکلیف یا عدم ثبوت آن نقشی ندارد. نقش امارات و اصول، فقط به عنوان منجزیت - در صورت اصابت به واقع - و معذرت - در صورت وقوع خطا - است لذا تغییری در واقع به وجود نمی آورند. (ر.ک: حکیم، ۱۹۷۹: ۶۲۳)

به این ترتیب در عمل طبق مؤدای اماره هیچ مصلحت جدیدی به وجود نمی آید؛ بلکه تمام مصلحت در امثال حکم واقعی است که در لوح محفوظ ثبت است و اماره فقط راهی به سوی واقع است و اگر مکلف حکم واقعی را انجام داد مصلحت کامل را به دست آورده است و گرنه در صورت اشتباه و عدم مطابقت مؤدای عمل با واقع، معذرت مکلف در عمل به آن مطرح می شود. (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۱: ۲۹/۱ - ۳۰؛ مظفر، ۱۳۸۸: ۱۲/۲ - ۲۴)

۲. سببیّت

علمای اهل سنت، قائل به سببیّت محضه هستند. به این ترتیب که در عمل طبق مؤدای اماره مصلحتی وجود دارد که به اندازه مصلحت واقع یا بیشتر از آن به مکلف داده می شود چه مؤدای اماره مطابق واقع

باشد و چه نباشد. به عبارت دیگر؛ در صورت اشتباه و عدم انطباق مؤدای اماره با واقع موجب می‌گردد حکم واقعی از مکلف برداشته شود. (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۸: ۱۲/۲ - ۲۴؛ انصاری، ۱۴۱۱: ۱/۲۹ - ۳۰) تقریر معتزله و اشاعره از این دیدگاه متفاوت است؛ «تصویب اشعری» عبارت است از اینکه در مواردی که از طرف شارع تکلیفی نرسیده است، حکم معینی در واقع وجود ندارد؛ بلکه حکم، براساس ظن مجتهد صادر می‌شود. ظن مجتهد همان، حکم خداوند در حق مکلف است. «تصویب معتزلی» می‌گوید: در واقع حکم ثابت است؛ ولی در صورتی که مجتهد ظن به خلاف آن پیدا کند، در ظن مجتهد مصلحتی بسیاری وجود دارد که در حد مصلحت واقعی است در نتیجه مصلحت واقعی را برمی‌دارد. (ر.ک: حکیم، ۱۹۷۹: ۶۱۷؛ مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۲۳۰ - ۲۳۱) امامیه تصویب را باطل می‌داند و قائل به تخطئه است.

۳. مصلحت سلوکیه

شیخ انصاری درباره مؤدای اماره، نظریه سومی را به نام مصلحت سلوکیه ابداع کرده است. صرف نظر از ایرادات وارد به آن به اختصار تبیین آن را چنین است: اولاً در لوح محفوظ احکام طبق مصالح و مفاسد جعل شده و با تغییر فتوای مجتهد تغییری نمی‌کند. ثانیاً طبق مؤدای اماره مصلحت جدیدی به وجود نمی‌آید. ثالثاً در نفس سلوک طبق اماره مصلحتی وجود دارد که جبران‌کننده مصلحت واقعی است. به عبارت دیگر مصلحتی الزام‌آور در پیروی از اماره - نه در خود عمل - وجود دارد که موجب می‌شود مصلحت فوت شده را جبران کند. (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۱: ۱/۱۱۲ - ۱۱۵) مصلحت سلوکیه مانند معتزله به ثبوت حکم در واقع نسبت به جاهل و عالم معتقد است؛ ولی از این جهت با معتزله متفاوت است که می‌گوید پس از ثبوت اماره برخلاف آن، همچنان مصلحت و ملاک واقعی باقی است؛ ولی در پیروی از اماره، مصلحتی موجود است که مصلحت واقعی ازین رفته را جبران می‌کند. (ر.ک: مکارم، ۱۴۱۶: ۲/۲۹۸ - ۳۱۳) مظفر مصلحت سلوکیه شیخ را نمی‌پذیرد و معتقد است به سببیت معتزلی برمی‌گردد. (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۲۲۹ - ۲۳۱ و ۳۸ - ۴۱)

همان‌گونه که در کتب اصول مشهود است، نتیجه اعتقاد به تخطئه و تصویب به وضوح در مسئله اجزاء روشن می‌گردد. مطابق نظریه تخطئه (مشهور شیعه) در حالت انکشاف خطا در اماره، چه در احکام و چه در موضوعات؛ عدم اجزاء است؛ زیرا با انکشاف خلاف، در حق مکلف واقع منجز می‌شود لذا باید آن را انجام دهد و عذری بر عدم اتیان آن ندارد حتی براساس نظریه مصلحت سلوکی؛ ولی براساس نظریه تصویب، یا برای اجزاء موضوعی باقی نمی‌ماند؛ چنان‌که نظریه تصویب اشعری به

آن معتقد است. یا طبق نظریه تصویب معتزلی عمل مطابق حکم ظاهری - هر چند با حکم واقعی مخالف باشد - مجزی خواهد بود. (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۸: ۱/ ۲۲۹ - ۲۳۱؛ خوئی، ۱۳۶۷: ۱/ ۲۸۶؛ حکیم، ۱۹۷۹: ۶۲۳).

۴. اجزا

اجزا، مصدر باب افعال و به معنای قناعت و کفایت از چیزی است.^۱ (ر.ک: ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱/ ۴۵۵؛ ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱/ ۴۶؛ جوهری، ۱۳۶۸: ۱/ ۴۰). در اصطلاح علم فقه نیز غالباً در همان معنای لغوی به کار برده شده است. چنانچه در بسیاری از روایات لفظ «يجزیک کذا» أو «يجزی کذا» أو «أجزأه کذا» را معصومین (ع) در معنای کفایت استعمال کرده‌اند. (ر.ک: عاملی، ۱۴۱۲: ۳/ ۳۶۹، ۴۳۷)

در علم اصول فقه نیز تعاریف بسیاری ذکر شده که از میان آنها می‌توان گفت: «کفایت عملی که مکلف درباره احکام شرعی انجام داده» (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۱/ ۱۵۲) و «کفایت امتثال امر ظاهری یا اضطراری از امتثال امر واقعی بعد از کشف خلاف یا رفع اضطرار و عدم لزوم اعاده یا قضا به حسب مورد» (هاشمی، ۱۴۳۱: ۲/ ۱۴۰) مثل اینکه مکلف به علت ضرر داشتن استعمال آب به جای وضو، تیمم کند، سپس عذر و اضطرار در وقت پایان پذیرد یا اینکه شخص مطابق خبر واحد تکلیفش را انجام دهد، سپس کشف خلاف شود.

در علم اصول فقه قاعده اولیه، عدم اجزاست؛ به این معنا که امتثال هر امری منوط به اتیان متعلق همان امر است. به عبارت دیگر؛ اصل بر عدم امتثال امری است که متعلقش اتیان نشود. مثل اینکه شارع گفته باشد: «اعتق رقبه» فقط این امر وقتی امتثال می‌شود که بنده‌ای آزاد شود؛ اما اگر مکلف قیمت بنده را بین فقرا تقسیم کند امتثال امر نکرده است؛ زیرا تقسیم قیمت مأمور به نبوده است. از سوی دیگر سقوط امر از عهده مکلف احتیاج به دلیل دارد و در اینجا دلیلی وجود ندارد مبنی بر اینکه تقسیم قیمت رقبه موجب سقوط امر شود؛ زیرا اگر مسقط امر بود شایسته بود که شارع حکم خود را چنین می‌گفت: «اعتق الرقبه إن لم یوزع ثمنها» حال که مقید ذکر نکرده و مطلق گفته است نشانه این است که غیر عتق، مجزی نیست. لازمه این قاعده اصولی این است که امتثال حکم ظاهری و اضطراری مجزی از حکم واقعی نیست و امر واقعی ساقط نمی‌شود مگر با اتیان مأمور به واقعی لذا فقط برخی از موارد، به استناد

۱. إفعال من جزأ بمعنى الکفایة، محزاً: قنع و اکفی به، و أجزأه الشيء: کفاه

ملازمه عقلیه، از این قاعده اولیه خارج شده است. زیرا به دلالت عقلی، امر اضطراری و برخی از موارد حکم ظاهری کفایت از حکم واقعی دارد. فروض مورد بحث به این قرار است. گاهی دو حکم وجود دارد که یکی واقعی اختیاری است و دیگری اضطراری، بین علما اختلاف است که آیا انجام حکم اضطراری مجزی از انجام حکم واقعی است یا خیر؟ همچنین گاهی دو حکم وجود دارد که یکی واقعی و دیگری ظاهری است، لذا این پرسش مطرح می‌شود که آیا امتثال حکم ظاهری موجب کفایت از امتثال حکم واقعی است یا خیر؟

۵. کفایت امتثال حکم واقعی

اگر مکلف، مأمور به را به هر نحوی که باشد - به صورت امر واقعی اختیاری یا اضطراری یا ظاهری - امتثال کند، تکلیف از عهده‌اش برداشته می‌شود. مثل اینکه مکلف موظف به انجام وضو یا تیمم باشد و در صورت انجام آن، تکلیف از عهده وی ساقط شده و دیگر احتیاجی به اتیان دوباره ندارد. این عدم اتیان دوباره مأمور به از نظر عقلی بدیهی است؛ زیرا امتثال بعد از امتثال محال است. (ر.ک: صدر، ۱۴۰۷: ۲۴۸) به عبارت دیگر اگر مکلف بخواهد مأمور به را دوباره امتثال کند، موجب وجود معلول بدون علت می‌شود. زیرا حقیقتاً امتثال امر، معلول علت خود که همان امر است، می‌باشد و پس از امتثال اول دیگر امری وجود ندارد تا امتثالی بخواهد. (ر.ک: بجنوردی، ۱۳۶۴: ۳۱)

۶. کفایت حکم اضطراری از حکم واقعی اختیاری

اختلاف در بحث مجزی بودن حکم اضطراری از حکم واقعی درباره از بین رفتن شرایط اضطرار است. به عبارت دیگر آیا پس از رفع شرایط اضطرار نیازی به اعاده اداء عمل در داخل وقت و قضا در خارج وقت وجود دارد یا خیر؟ مانند انجام تیمم برای مکلفی که آب در دسترس ندارد یا شخصی که باید تقیه کند. - از آنجا که برخی مانند امام خمینی تقیه را حکم واقعی ثانوی محسوب می‌کند - (ر.ک: خمینی، ۱۳۸۰: ۷۳-۷۴) در این باره اختلاف وجود دارد. نظر مشهور اصولیان بر اساس «جواز بدار»^۱ این است که امتثال حکم اضطراری به مجرد عدم تمکن در اول وقت بی‌اشکال است و لازم نیست مکلف تا انتهای وقت صبر کند تا ببیند عذر برداشته می‌شود یا خیر. (ر.ک: عراقی، ۱۴۱۱: ۱/۲۲۸؛ مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۳۶۱؛ آملی، ۱۴۰۵: ۳۰۳؛ خوئی، ۱۳۶۷: ۱/۲۹۲؛ حکیم، ۱۹۷۹: ۶۴۵) اما برخی

۱. اتیان تکلیف در زمان اول قبل از ضیق وقت.

دیگر معتقدند حکم اضطراری وقتی ثابت است که عذر در تمام مدت وقت عمل استمرار داشته باشد. (ر.ک: اصفهانی نجفی ۱۴۲۹: ۲ / ۷۴) لذا بحث بر اساس این دو قول مطرح می‌گردد.

۱-۶. وجود اضطرار در ابتدای وقت (جواز بدار)

بر اساس جواز بدار هنگامی که مکلف در اول وقت عذر دارد و تکلیف وی در حالت اضطراری است و آن را امثال و اتیان کرده، سپس در انتهای وقت عذر وی از بین رفته است، اعاده واجب نیست. زیرا اقتضای جواز بدار این است که حتی مکلفی که می‌داند تا آخر وقت عذر وی مرتفع می‌شود، باز هم می‌تواند امر اضطراری را اتیان کند و مطیع شمرده می‌شود. به عنوان مثال اگر شخص توانایی وضو گرفتن نداشت و در اول وقت نماز تیمم کرد و نماز را به جا آورد و قبل از اتمام وقت عذر وی برطرف گردید، لازم نیست نماز را اعاده کند، زیرا اتیان نماز با تیمم، مصداق انجام واجب اضطراری بوده و حتی با وجود ارتفاع عذر تا آخر وقت شخص تکلیف خود را انجام داده است.

این نظر مشهور مستند به بداهت عقلی نیست؛ لذا ممکن است از نظر عقلی گفته شود این عمل مجزی نیست. زیرا عملی که در حال اضطرار انجام شده ناقص تر از آن عملی است که در حال اختیار اتیان می‌شود؛ لذا با اعتقاد به اجزا معتقد شدیم که با وجود اینکه مکلف قدرت انجام عمل کامل را به دست آورده، عمل ناقص کفایت کرده است. (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۸: ۱/ ۳۳۱) اما اصولیون ادله‌ای را برای اجزا بر شمرده‌اند که مختصراً به برخی اشاره می‌شود. اولاً تشریع احکام اضطراری به دلیل تخفیف و عدم عسرو حرج است؛ لذا اعاده آن چه به صورت ادا و چه قضا، نفی غرض است. (ر.ک: بروجردی، ۱۳۶۱: ۱، ۲۴۳) ثانیاً احکام اضطراری اطلاق دارند و مقید به اعاده نیست؛ لذا عمل مجزی است. (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۱۰: ۳۴۷) ثالثاً اگر ادله اجتهادیه و اصول لفظیه کافی نباشد باید به اصول عملیه مراجعه کرد که اینجا مجرای برائت است و نیازی به اعاده نیست. (ر.ک: بجنوردی، ۱۳۸۰: ۴۵۶).

۲-۶. استمرار اضطرار تا آخر وقت

برخی حکم اضطراری را مقید به استمرار وقت تا پایان مدت وقت عمل می‌دانند؛ لذا عملی که مکلف در حالت اضطرار اتیان کند، در حالی که عذر وی قبل از پایان وقت عمل از بین رود، مجزی نیست و مکلف باید دوباره آن را اتیان کند. (ر.ک: اصفهانی نجفی ۱۴۲۹: ۲ / ۷۰۲) به عنوان مثال؛ اگر شخص توانایی وضو گرفتن نداشت و مکلف در اول وقت نماز را با تیمم انجام دهد سپس عذرش قبل از اتمام وقت برطرف شود لازمه آن بطلان نماز عذری در حالت اضطرار است و عمل مکفی نیست و مکلف

باید دوباره آن را انجام دهد. زیرا صحت نماز مشروط به استمرار عذر است و فرض عدم استمرار است. اما اگر عذر مستمر باشد دیگر اعاده عمل در وقت معنا ندارد. زیرا عذر در داخل وقت مرتفع نشده است.

دوباره قضای تکلیف در خارج وقت، بر اساس دلیل عقلی گفته شده نماز در حال اضطرار دارای تمام مصلحت نماز اختیاری نیست؛ لذا اعاده لازم دارد و مجزی دانستن آن احتیاج به دلیل دیگری دارد. (همان) به نظر مشهور اصولیون دلیل خارجی دوباره مجزی بودن عمل و عدم لزوم قضا در خارج وقت وجود دارد که از جمله آنها مختصراً می‌توان از فلسفه تشریع احکام ثانوی، ملازمه عرفیه و ظهور روایات نام برد. (ر.ک: هاشمی، ۱۴۳۱: ۱۵۸/۲) مخصوصاً درباره تیمم که دو روایت «التیمم أحد الطهورین»^۱ (حر عاملی، ۱۹۹۱: ۳/۳۸۱)، و حدیث «یکفیک الصعید عشر سنین»^۲ (همان: ۳/۳۶۹) وجود دارد که ظهور در اجزا و عدم وجوب اعاده دارد. البته در صورتی که امر به نماز داخل وقت به نحو تعدد مطلوب باشد به این ترتیب که امر به قضا دقیقاً همان امر اول به ادا باشد و امر جدیدی نباشد و گرنه از قبیل شک در امر جدید می‌باشد. (ر.ک: صدر، ۱۴۰۷: ۲۵۹)

۷. کفایت حکم ظاهری از حکم واقعی

بین علمای اصول درباره کفایت انجام عمل، طبق حکم ظاهری از حکم واقعی، اختلاف وجود دارد؛ به عنوان مثال اگر اماره دلالت بر وجوب نماز ظهر در روز جمعه کرد سپس خلاف آن معلوم گردید که واجب واقعی نماز جمعه بوده است. یا این که مکلف بر اساس شهادت ثقه بر طهارت لباسی در آن نماز گزارد و پس از آن نجاست واقعی آن آشکار گردید. اختلاف در این است که آیا تکلیفی که مکلف بر اساس حکم ظاهری و حجت شرعی امتثال کرده از عهده وی ساقط شده و مجزی است یا خیر؟ به عبارت دیگر انجام تکلیف طبق حکم ظاهری از انجام عمل واقعی کفایت می‌کند یا خیر؟ آیا اجزای عمل طبق حکم ظاهری احتیاج به دلیل خاص در این زمینه دارد یا بدون اقامه هیچ دلیل دیگری برای سقوط تکلیف، مجزی است و در صورت عدم وجود دلیل؛ اصل بر عدم اجزا است؟ برای بررسی بهتر، مسئله را می‌توان در دو فرض مطرح کرد. فرض اول انکشاف مخالفت حکم ظاهری با حکم واقعی با دلیل یقینی؛ فرض دوم انکشاف مخالفت حکم ظاهری با واقعی به علت تبدل حکم ظاهری (اماره).

۱. تیمم یکی از طهارات است.

۲. خاک پاکیزه برای ده سال تو کافی است.

۷-۱. مخالفت حکم ظاهری با حکم واقعی یقینی

اگر مکلف، تکلیف را طبق حکم ظاهری امتثال کند و پس از آن دلیل یقینی بر خلاف آن اقامه شود، مشهور علمای اصول بنا بر اقتضای اصل و قاعده معتقدند؛ حکم ظاهری مجزی از حکم واقعی نبوده و تکلیف از عهده مکلف ساقط نشده است؛ بنابراین با انکشاف مخالفت، اعاده در داخل وقت و قضا در خارج وقت واجب است. (ر.ک: عراقی، ۱۴۱۱: ۱ / ۲۲۷؛ آملی، ۱۴۰۵: ۳۷۳؛ خوئی، ۱۳۶۷: ۱ / ۲۹۰؛ حکیم، ۱۹۷۹: ۶۴۰) این مسئله در کتب اصولی از جهات گوناگون تقسیم شده است. مثل اینکه حکم ظاهری از اماره به دست آمده باشد یا از اصل عملی و هر کدام از اینها در دامنه احکام باشد یا موضوعات. حکم ظاهری به دست آمده از اماره در احکام مانند اینکه مجتهد خبر واحدی را بیابد که دلالت بر وجوب جلسه استراحت بین دو سجده دارد. در موضوعات مانند اینکه مکلف با شهادت دو عادل بر پاکی لباس نماز بگزارد سپس یقیناً در هر دو مورد کشف خلاف شود. حکم ظاهری به دست آمده از اصول عملیه نیز گاهی از عقل مستقل به دست آمده مانند برائت عقلی و گاهی اصولی است از طرف شارع قرار داده شده مثل استصحاب یا قاعده طهارت با توجه به این نکته که بحث اجزا فقط در اصول عملیه شرعیه می آید و اصول عملیه شرعیه هم گاهی احکام را ثابت می کنند مثل استصحاب وجوب نماز جمعه و گاهی موضوعات مثل استصحاب پاکی ظرف آب. اما در این نوشتار بر اساس نظرات متأخرین از اصولیان تقسیم بندی دیگری ارائه می شود؛ زیرا در برابر قول مشهور برخی قائل به اجزا شده اند که در ادامه بیان می شود.

۷-۱-۱. کفایت حکم ظاهری بر اساس چگونگی ثبوت حکم ظاهری

حکم ظاهری گاهی از طریقی به دست می آید که با احراز واقع است و از آن کاشفیت دارد مثل امارات و گاهی کاشفیتی از واقع ندارد و فقط وظیفه شرعی مکلف شاک را بیان می کند؛ مانند اصول عملیه شرعی. آخوند خراسانی (۱۴۱۰: ۳۴۵) و اصفهانی (۱۴۱۸: ۱۵۳/۱) با توجه به این تقسیم؛ بین حکم ظاهری که با لسان جعل حکم مماثل با واقع ثابت شده مثل اصاله الطهارت و اصاله الحلیت با حکم ظاهری که با لسان احراز واقع ثابت شده مثل خبر واحد تفاوت گذاشته اند. در قسمی که حکم ظاهری کاشفیتی ندارد قائل به اجزا و در قسمی که احراز از واقع دارد قائل به عدم اجزا شده اند. یعنی اگر مکلف با طهارتی که توسط اصاله الطهاره به دست آورده نماز بگزارد، سپس خلاف آن کشف شود و معلوم شود مکلف طاهر نبوده، در اینجا نماز مجزی است و اعاده لازم نیست. زیرا اصاله الطهاره، طهارت جدیدی مغایر با طهارت واقعی را ثابت می کند که طهارت ظاهری نامیده می شود.

به عبارت دیگر دلیلی که دلالت بر شرطیت طهارت در نماز دارد توسعه داده شده و شامل طهارت واقعی و ظاهری می‌شود؛ بنابراین اعاده نماز پس از انکشاف واقعی نجاست، واجب نیست.

اما اگر احراز طهارت توسط مکلف (حکم ظاهری) با خبر واحد بود، اجزا جاری نیست و اعاده واجب است. زیرا خبر واحد، طهارت جدیدی مغایر با طهارت واقعی جعل نمی‌کند و دایره شرطیت طهارت را توسعه نمی‌دهد؛ بلکه وظیفه خبر واحد این است که از طهارت واقعی خبر دهد و ما را به آن برساند نه این که طهارت جدیدی جعل کند. (ر.ک: آخوند خراسانی ۱۴۱۰: ۳۴۵) مناقشات زیادی بر مبنای آخوند وارد است از جمله اینکه طهارت ظاهری فقط یک حکم استثنایی است و قابل تعمیم به تمام موارد نیست. (صدر، ۱۴۰۷: ۲۵۷) تفصیل مناقشات از مجال این نوشتار خارج است و به مقاله دیگری موکول می‌شود.

۲-۱-۷. کفایت حکم ظاهری بر اساس سببیت

بر اساس قول به سببیت و طریقت در مؤدای امارات تفصیل دیگری در اجزا و عدم اجزای مخالفت حکم ظاهری با واقعی وجود دارد. به این ترتیب که کسانی که معتقد به سببیت در حجیت احکام ظاهری هستند اتیان حکم ظاهری در صورت مخالفت با واقع را مجزی می‌دانند و کسانی که معتقد به طریقت حجیت احکام ظاهری هستند اتیان حکم ظاهری در صورت مخالفت با واقع را مجزی نمی‌دانند. (ر.ک: هاشمی، ۱۴۳۱: ۲/۲۴۰)

بنا بر قول به سببیت وقتی شارع اماره را به عنوان حجت، جعل می‌کند، باید مصلحتی در اتیان مؤدای آن قرار دهد و گرنه جعل حجیت بدون مصلحت داشتن عمل به مؤدای اماره قبیح است. مثلاً اگر مؤدای اماره انجام ظهر بود و بعداً معلوم شد جمعه واجب بوده باید تفاوتی بین اتیان جمعه و ظهر نباشد. زیرا اگر مصلحتی در انجام اماره قرار ندهد موجب تفویت مصلحت واقع شده بدون قراردادن چیزی که آن را تدارک کند؛ لذا لازم است که حکم ظاهری از حکم واقعی مجزی باشد و شارع برای اتیان ظهر همان مصلحتی را قرار دهد که برای جمعه جعل کرده بوده است. بر این اساس اماره سبب حدوث مصلحت در مؤدایش می‌شود. مهم‌ترین ایراد تمسک به سببیت، تصویب است. (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۳۳۸؛ خوئی، ۱۳۶۷: ۱/۲۹۰)

بنا بر قول به طریقت جعل اماره به عنوان حجت توسط شارع، دارای مصلحتی در مؤدای آن نیست و فقط راهی برای یافتن حکم شرعی است؛ لذا اگر حکم ظاهری مخالف با واقع کشف شد، مجزی نیست و اعاده آن در وقت یا به صورت قضا واجب است. حتی بر اساس مصلحت سلوکی شیخ انصاری

نیز نمی‌توان معتقد به اجزا شد؛ زیرا باز هم حکم واقعی با اماره تغییری نمی‌کند؛ لذا موجب تصویب و باطل است. (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۸: ۳۴۱/۱)

لذا کسانی که در این زمینه قائل به اجزا شده‌اند خواه‌ناخواه دچار تصویب گردیده‌اند. شهید صدر درباره اعتقاد به اجزای حکم ظاهری از حکم واقعی می‌نویسد: اولاً احکام ظاهری احکام طریقی هستند که منشأ گرفته از مصالح و ملاکات متعلق خود هستند... اگر در مؤدای احکام ظاهری مصالح و ملاکاتی باشد نتیجه‌اش تصویب است؛ زیرا بعد انجام وظیفه ظاهری با ملاک واجب واقعی محال است که واجب واقعی همچنان باقی باشد؛ بلکه ناچار تغییر می‌کند و این همان تصویب است.

ثانیاً: اگر بپذیریم تدارک مصالح تفویت شده از مکلف به سبب عمل به حجت ظاهری لازم است ناچاریم به هر نحوی که شده آن را تدارک کنیم. اگر انکشاف خلاف در اثنا وقت باشد مثل اینکه شخص در ابتدای وقت طبق حکم ظاهری طهارت نماز خوانده سپس در وقت حکم واقعی آن مشخص شود؛ آنچه با امثال حکم ظاهری فوت شده فقط فضیلت نماز اول وقت است نه این که ملاک واقع را از دست داده باشد. زیرا همچنان تا آخر وقت امکان امثال حکم واقعی وجود دارد. این به این معنی است که مصلحتی که در عمل به حکم ظاهری وجود داشته فقط در سلوک و عمل به اماره بوده است و تعبد عملی به اماره موجب می‌گردد مصلحتی را که از مکلف تفویت شده را جبران کند؛ بنابراین مصلحتی در عمل به ذات حکم ظاهری نیست. بلکه مدتی که عمل به اماره مصلحت دارد در اثنا وقت با کشف خلاف از بین می‌رود که این روش به مصلحت سلوکی نامیده می‌شود؛ بنابراین دلیلی برای اجزا از نظر عقل نمی‌ماند. (ر.ک: صدر، ۱۴۰۷: ۲۶۰)

هر چند به اتفاق علمای شیعه سببیت در احکام باطل است؛ ولی به نظر می‌رسد با توجه به اینکه ملاک حجیت امارات در احکام و موضوعات واحد است؛ لذا سببیت در موضوعات نیز باطل است. (عراقی، ۱۴۱۲: ۳۱۲)

۳-۱-۷. کفایت حکم ظاهری براساس حکومت ادله حکم ظاهری

برخی معتقدند؛ در صورت انکشاف مخالفت حکم ظاهری با واقع، امثال حکم ظاهری مجزی است و نیازی به اعاده ندارد؛ زیرا ادله حجیت احکامی مانند اصله الطهاره «کل شی لک طاهر حتی تعلم انه

قدر^۱ بر ادله احکام واقعی مثل شرطیت طهارت برای نماز «لا صلاه الا بطهور»^۲ حکومت دارد. (ر.ک: تبریزی، ۱۳۷۸: ۳۱۵؛ اصفهانی، ۱۴۲۹: ۱۷۳)

شهید صدر به این گروه پاسخ داده و می‌نویسد: «اولاً ادعای حکومت ثابت نیست و توهم حکومت است. ثانیاً اگر مجزی هم باشد مبنی بر استظهار از لسان دلیل اماره است و نه به علت ملازمه عقلی». (ر.ک: صدر، ۱۴۰۷: ۲۶۸) بجنوردی می‌نویسد: «این حکومت همانند «حکومت ادله» امارات، حکومت ظاهری است. به این ترتیب که توسعه و تضییق موضوع تا هنگامی که در عالم اثبات است که انکشاف خلاف نشده باشد و مؤدای آن این است که به وجود حکم طهارت در بدن یا لباس نمازگزار دلالت دارد مادامی که جهل به امر واقع وجود باشد. اما هر گاه جهل برطرف شد و امر واقع کشف شد. عدم طهارت روشن می‌شود. یعنی طهارتی در واقع نبوده است؛ لذا کشف می‌شود که از ابتدا وجود نداشته است، نه اینکه بوده و از میان رفته باشد». (بجنوردی، ۱۳۶۴: ۴۱)

۲-۲. مخالفت حکم ظاهری با حکم واقعی غیر یقینی

ممکن است مخالفت حکم ظاهری با حکم واقعی‌ای باشد که با دلیل غیر یقینی ثابت شده است مثل اینکه مکلف تکلیف را طبق حکم ظاهری امتثال کند و پس از آن دلیل غیر یقینی بر خلاف آن اقامه شود، مشهور علمای اصول این صورت را در دو فرض بررسی کرده‌اند. گاهی انکشاف خلاف با اماره است که جمیع لوازم آن حجت است و گاهی با اصل عملی است که فقط مثبت لوازم شرعی است؛ لذا در دو قسم بررسی می‌شود.

۲-۲-۱. انکشاف خلاف با اماره

انکشاف مخالفت حکم ظاهری با حکم واقعی توسط اماره ممکن است در موضوعات باشد یا در احکام شرعی. مشهور اصولیان درباره احکام شرعی بخصوص امور عبادی ادعای اجماع بر اجزا و در موضوعات ادعای عدم اجزا کرده‌اند. (ر.ک: خوئی، ۱۳۶۷: ۱/۲۹۵؛ هاشمی، ۱۴۳۱: ۲/۲۴۰) نائینی انکشاف خلاف با اماره را در موضوعات و احکام مختلف دانسته و می‌گوید: «هیچ اختلافی در انکشاف خلاف در موضوعات خارجی وجود ندارد؛ زیرا اگر شخصی با استصحاب آب بودن یک مایع با آن وضو بگیرد و آنگاه اماره‌ای بر مضاف بودن آن اقامه شود، هیچکس در این مطلب که

۱. همه چیز برای تو پاک است تا اینکه علم پیدا کنی نجس است.

۲. هیچ نمازی صحیح نیست مگر با طهارت

چنین وضوئی صحیح نیست تردید ندارد. بنابراین محل بحث احکام است چنانکه بحث در تبدل رای مجتهد نیز فقط در احکام است». (نائینی، ۱۴۰۹: ۴۵) مثل این که مجتهد براساس استصحاب فتوا به وجوب نماز جمعه بدهد سپس روایت معتبری پیدا کند که دلالت بر وجوب ظهر می کند. (همان) علامه مظفر می گوید اگر اجماع و دلیل خارجی وجود نداشت در احکام نیز مانند موضوعات، مقتضای قاعده، عدم اجزا بود. (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۸: ۳۳۸/۱)

۲-۲-۲. انکشاف خلاف با اصل عملی

اجزا و عدم اجزای حکم ظاهری در مخالفت با اصل عملی صور متعددی دارد که به مهم ترین آنها می پردازیم.

۲-۲-۲-۱. انکشاف خلاف حکم ظاهری با اصل استصحاب

اگر حکم ظاهری با اصل استصحاب مخالفت کند مجزی نیست و تفاوتی نیز بین شبهات موضوعیه و حکمیه وجود ندارد. شبهه موضوعیه، مثل اینکه کسی در حال وضو است و در اثنا آن شک کند و قاعده تجاوز را جاری کرده و وضو را تمام و صحیح بداند، سپس توسط دلیل دیگری روشن گردد که این قاعده در وضو جاری نمی شود و موجب کفایت آن نیست، در این صورت استصحاب عدم اتیان جز مشکوک در حق او جاری شده و بر عهده وی اعاده در وقت و قضا در خارج وقت ثابت است. (ر.ک: نائینی، ۱۴۰۹: ۴۵؛ هاشمی، ۱۴۲۱: ۲/۲۴۰)

یا این که شبهه حکمیه باشد مثل این که با دلیل اجتهادی حکم به وجوب نماز ظهر در روز جمعه را داده است سپس خلل یا اشتباهی در مدارک آن پیدا کند و از آن اعراض کند؛ لذا در این صورت به اصول عملیه مراجعه می کند و استصحاب وجوب نماز جمعه در زمان حضور معصوم (ع) را جاری می کند که نتیجه اش اعاده در داخل وقت و قضا در خارج وقت است. (همان)

۲-۲-۲-۲. انکشاف خلاف حکم ظاهری با اصل احتیاط

اگر حکم ظاهری با اصل احتیاط مخالفت کند، مجزی نیست. بر اساس منجزیت علم اجمالی باید به احتیاط عمل کرد. مثل اینکه رأی مجتهد وجوب تعیینی نماز ظهر در روز جمعه بوده سپس به علت علم اجمالی از این رأی عدول کند و معتقد به احتیاط شود و بگوید روز جمعه بنا بر احتیاط هم ظهر و هم جمعه واجب است؛ بنابراین حکم ظاهری مجزی نیست؛ لذا اگر در داخل وقت فقط نماز جمعه را به جا آورد، بنا بر احتیاط حکم ادا درباره ظهر در داخل وقت و قضا در خارج وقت داده می شود.

(ر.ک: مظفر، ۱۳۸۸: ۳۳۸/۱) شهید صدر می‌نویسد: «هرگاه دلیل حکم واقعی اطلاق داشته باشد مقتضای قاعده، عدم اجزا حکم ظاهری است مگر اینکه مخصصی این قاعده را تخصیص بزند؛ بنابراین اعاده داخل وقت و قضا در خارج وقت واجب است. اما اگر قیدی برای اطلاق دلیل حکم واقعی وجود داشته باشد مثل حدیث لاتعداد درباره ادله اطلاق نماز یا اینکه از ابتدا خود دلیل حکم واقعی مطلق نباشد مثل ادله لبی برخی از اجزا و شرایط، آنگاه عمل مجزی است». (صدر، ۱۴۰۷: ۲۵۸).

۳. نتیجه‌گیری

با انجام تکلیف توسط مکلف در عالم خارج حکم شارع امتثال می‌شود؛ لذا امتثال حکم شرعی (مأمور به) با تمامی شرایط و اجزا موجب سقوط حکم شارع است. اما احکام شرعی به واقعی اولی یا واقعی ثانوی یا ظاهری تقسیم می‌شود و امتثال این احکام با یکدیگر تفاوت دارد. طبق ثبوت ملازمه‌ای که بین تکالیف اضطراری یا ظاهری و تکالیف امر واقعی اولی وجود دارد، نتیجه گرفته شد که اولاً بر اساس نظر مشهور اصولیان طبق «جواز بدار»، امتثال امر واقعی ثانوی (حکم اضطراری) مطلقاً از امر واقعی اولی مجزی است. مانند تیمم کردن در حال اضطرار. هر چند اندکی معتقد بودند؛ حکم اضطراری وقتی ثابت است که عذر در تمام مدت وقت عمل استمرار داشته باشد. ثانیاً کفایت حکم ظاهری از حکم واقعی را می‌توان بر اساس دو فرض بیان کرد؛ اول: مخالفت حکم ظاهری با حکم واقعی یقینی که مشهور علمای اصول بنا بر اقتضای اصل و قاعده معتقدند حکم ظاهری مجزی از حکم واقعی نبوده و تکلیف از عهده مکلف ساقط نشده است؛ بنابراین با انکشاف مخالفت، اعاده در داخل وقت و قضا در خارج وقت واجب است. هر چند برخی بر اساس چگونگی ثبوت حکم ظاهری، سببیت و حکومت ادله حکم ظاهری بر واقعی آن را مجزی دانستند. دوم: مخالفت حکم ظاهری با حکم واقعی غیر یقینی مثل اینکه مکلف تکلیف را طبق حکم ظاهری امتثال کند و پس از آن دلیل غیر یقینی بر خلاف آن اقامه شود که این مخالفت گاهی با اماره و گاهی با اصل عملی است. در صورت مخالفت با اماره مشهور اصولیان ادعای اجماع بر اجزا در احکام و عدم اجزا در موضوعات کرده‌اند و در صورت مخالفت با اصل عملی، چه استصحاب و چه احتیاط، معتقد به عدم اجزا شده‌اند.

منابع

ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة هارون. عبدالاسلام محمد، الحوزه العلمیه قم، مکتب الاعلام الاسلامی: مرکز النشر.

- اصفهانی نجفی، محمد تقی بن عبدالرحیم (۱۴۲۹ ق). *هدایة المسترشدين*. چاپ دوم، قم: دارالفکر.
- اصفهانی، محمد حسین (۱۴۱۸ ق). *نهایة الدرایه فی شرح الکفایه*. ج ۱ و ۲، قم: موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۱). *فرائد الاصول (رسائل)*. چاپ اول، قم: اسماعیلیان.
- آخوند خراسانی، سید محمد کاظم (۱۴۱۰). *کفایة الاصول*. قم: اسماعیلیان.
- آشتیانی، محمدحسن بن جعفر (۱۴۲۹ ق). *بحر الفوائد فی شرح الفرائد*. بیروت: موسسه التاریخ العربی عاملی.
- آملی، میرزا هاشم (۱۴۰۵ ق). *تقریرات الأصول*. چاپ اول، تهران: بی نا.
- بروجردی، حسین (۱۳۶۱). *نهایة الاصول*. گردآورنده حسینعلی منتظری، چاپ اول قم: دارالفکر.
- تبریزی، موسی بن جعفر (۱۳۷۸ ق). *اوثق الوسائل فی شرح الرسائل*. قم: دارالمعارف الاسلامیه.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۶۸). *الصالح*. چاپ اول، بیروت: موسسه حلبی.
- حکیم، محمدتقی (۱۹۷۹). *اصول العامه للفقہ المقارن*. قم: موسسه آل البيت (ع).
- خمینی، روح الله (۱۳۸۰). *الرسائل العشره*. تهران: عروج وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خوئی، ابوالقاسم (۱۳۶۷ ق). *اجود التقريرات فی الاصول*. تحقیق المصطفوی، قم: بی نا.
- روحانی، محمد (۱۴۱۳). *منتقى الأصول*. چاپ اول، قم: بی نا.
- روحانی، محمد (۱۴۱۸). *اصول فقه شیعہ*. چاپ اول، قم: موسسه آل البيت.
- صدر، محمد باقر (۱۴۰۷). *دروس فی علم الاصول*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
- عاملی، شیخ حر (۱۹۹۱). *وسائل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ*. مصحح عبدالرحیم ربانی، قم: دار التراث العربی.
- عراقی، ضیاءالدین (۱۴۱۱ ق). *منهاج الأصول*. چاپ اول، بیروت: موسسه آداب.
- عراقی، ضیاءالدین (۱۴۱۲ ق). *نهایة الأفكار*. تقریرات محمد تقی بروجردی نجفی، چاپ سوم، قم: اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
- فیاضی، محمد حسن (۱۴۲۲ ق). *محاضرات فی علم الاصول*. ج ۴۴، قم: قدس.
- مصطفوی، سید کاظم (بهار ۱۳۸۸). «ماهیت حکم». *مجله حقوق دوره ۳۹*، شماره ۱، ۲۸۹-۳۱۰.
- 20.1001.1.25885618.1388.39.1.14.8
- مظفر، محمد رضا (۱۳۸۸). *اصول الفقه*. چاپ ششم، قم: دارالفکر.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۱۶ ق). *انوار الاصول*. گردآورنده احمد قدسی، قم: موسسه آل البيت (ع).
- موسوی بجنوردی، سید محمد (تابستان ۱۳۶۴). *گفتاری درباره اجزاء، مجله حق «مطالعات حقوقی و قضائی»*، شماره ۲، ۲۹ تا ۳۹.

- موسوی بجنوردی، حسن (۱۳۸۰). *منتهی الاصول*. قم: موسسه نشر اسلامی.
- نائینی، محمدحسین (۱۴۰۹ق). *فوائد الاصول*. گردآورنده محمدعلی کاظمی خراسانی، قم: موسسه النشر الاسلامي.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۱). *بحوث فی علم الاصول*. قم: موسسه النشر.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۳۱ق). *اضواء و آراء: تعلیقات علی کتابنا بحوث فی علم الاصول* محمدباقر صدر. قم: موسسه دائرة معارف الفقه الاسلامي.